

## بررسی و مقایسه دو سفر روحانی زرتشتی و یهودی به دنیای پس از مرگ (اردوایرافنامه و رؤیای خنوخ)

گردآفرین محمدی\*

عطاءالله افتخاری\*\*

### چکیده

آنچه در این مقاله مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، کیفیت و چگونگی دو سفرنامه جهان آخرت یا معراج‌نامه زرتشتی و یهودی است. ضمن بررسی اردوایرافنامه و نیز رؤیای خنوخ، این دو اثر با هم مقایسه شده و نکات مشترک و افتراقات آن دو بیان شده است. شخصیت‌های اصلی - ویراف و خنوخ - در هر دو اثر از بزرگان قوم زمان خود هستند که قدم به این سفر روحانی می‌گذارند و از بهشت و دوزخ دیدار می‌کنند؛ با خالق جهان همپرسه می‌شوند و سپس با کوله‌باری از تجربه و نصیحت به نزد مردم بازمی‌گردند و آنان را نیز در جریان اتفاقاتی قرار می‌دهند که خود به‌عینه مشاهده کرده‌اند. البته در رؤیای خنوخ، علاوه بر توصیف بهشت و جهنم، چگونگی آفرینش و نظام هماهنگ‌کننده امور جهان نیز کاملاً توضیح داده شده است، ولی به‌دلیل اینکه منظور ما از این مقاله، بیشتر بررسی و مقایسه بهشت و جهنم این دو اثر است، از بیان اضافات خودداری شده است.

**کلیدواژه‌ها:** سفرنامه، اردوایرافنامه، رؤیای خنوخ، بهشت، دوزخ، عذاب گناهکاران، فرشتگان.

\*. مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد یاسوج.

\*\* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد یاسوج.

## مقدمه

سفر به جهان آخرت، در کهن‌ترین آثار برجای‌مانده ادبیات جهان، از جمله گیل‌گمش به‌عنوان یک آرزو وجود داشته است؛ «گیل‌گمش یکی از حماسه‌های کامل و ادبی تاریخ باستان است که از اساطیر قدیم بابل به‌جای مانده است. گیل‌گمش حکمران شهر اوروک، پس از آنکه از برو بحر می‌گذرد و انواع مخاطرات و شداید را تحمل می‌کند، در آن سوی دریای مغرب به سرزمین مردگان می‌رسد. در آنجا به منزلگاه جدّ اعلای خویش، یعنی اوت - نیشتیم (نوح بابلی)، قدم می‌گذارد. و او سرگذشت خود را (داستان توفان) برای گیل‌گمش نقل می‌کند... . پس از آن، بار دیگر به «اوروک» بازمی‌گردد. در مراجعت نیز دچار مشکلات و مصایب فراوان می‌شود و گیاه زندگی جاوید را، که به یاری جدّ اعلای قدیم خود به‌دست آورده بود، در زورقی می‌نهد، ولی ماری آن را می‌دزدد. وی در برابر مرگ، مانند همه آدمیان، به گوناگون نومیدی و حرمان دچار می‌شود. عاقبت به شهر خود بازمی‌گردد و به این نتیجه می‌رسد که درد مردن را جز به گذرانیدن عمر به عیش و نوش درمان نتوان کرد. وقتی می‌خواسته است برفراز دریای مغرب کشتی براند، دوشیزه ساکن دریا به نام سابتو او را مخاطب ساخته و درمورد زندگانی جاوید به او می‌گوید: در طلب آنچه هستی هرگز به آن دست نخواهی یافت... در این کلمات سراسر قوه تصور مردم بابل نهفته است.» (جان ناس، ۱۳۷۳: ۷۴-۷۲)

می‌دانیم که هدف از زندگی انسان، دست یافتن به کمال است و می‌توان گفت که برای انسان رویا یکی از راه‌های رسیدن به کمال است. رویاهایی که شاید فقط همان خواب باشد یا به صورت مکاشفه برای شخص اتفاق بیفتد. آرزوی سفر به جهان آخرت برای مردم در دوره‌های مختلف باعث به‌وجود آمدن سفرنامه‌هایی شده است. (اسعد، فصل نامه تخصصی ادبیات فارسی: ۹۳) سفرنامه‌هایی که براساس این آرزو تألیف شده‌اند، باتوجه به مذهب و نوع نگرش نویسنده، با هم تفاوت‌هایی دارند. به‌نظر می‌رسد کتاب *رداویر/فنامه* که به احتمال

زیاد بر آثار بعد از خود تأثیر داشته است، قبل از تمامی این آثار وجود داشته است. در این نوع سفرنامه‌های خیالی که در برابر سفرهای عینی قرار می‌گیرند، مسافر روحانی برای به‌عینیت درآوردن ذهنیات خود می‌کوشد تدارک سفری ببیند تا در آن، آرزوها و آرمان‌های خود را به تصویر بکشد و پیام خود را این‌گونه به مردم اعلام کند. هر سفر در زمان به‌خصوصی انجام می‌گیرد و رهاوردهای اخلاقی و روحانی بسیاری را با خود به‌همراه دارد. (صدرزاده، فصل‌نامه پژوهش زبان‌های خارجی: ۷) «ویراف» مسافر روحانی *ارداویرافنامه* با اتکا بر آرمان‌ها و خواسته‌های شخصی و دین مؤلف قدم به این سفر می‌نهد و مشاهدات خود را به‌عنوان رهاورد این سفر به‌همراه می‌آورد. «خنوخ» نیز با دید و خواسته‌هایی متناسب با دین یهود قدم در راه این سفر روحانی می‌گذارد و با کوله‌باری از تجربه به نزد اقوام خویش بازمی‌گردد.

باتوجه به اینکه دین زردشتی نخستین مذهبی است که در جهان از مسئله حیات عقبی و مسائل قیامت سخن به‌میان آورده و مسئله آخرالزمان را به مفهوم کامل خود طرح کرده است و شک نیست که این عقاید در معتقدات یهودی و مسیحی و اسلامی اثر بخشیده است. (همان، ۴۶۴) بدین‌خاطر می‌توان ادعا کرد، این نوع سفرنامه‌نویسی‌ها که در ادیان مختلف وجود دارند، از *ارداویرافنامه* الهام گرفته‌اند.

## بحث و بررسی

### ارداویرافنامه

*ارداویرافنامه*، داستانی است که در آن قدیسی به نام «ویراف» (بین سده چهارم تا سده هفتم میلادی) به بهشت و دوزخ و برزخ سفر می‌کند و پس از بازگشت، مشاهدات خود را برای مردم بیان می‌کند.

«ویراف» از میان موبدان زرتشتی به‌عنوان پیغامبر انتخاب شده و با نوشیدن می‌ومنگ

گشتاسبی به خوابی هفت روزه می‌رود. سروش اهر و آذر ایزد دست او را گرفته و وی را آماده سفری به بهشت و دوزخ می‌کنند. (آذر، فصل‌نامه پژوهش زبان‌های خارجی: ۲۹)

سفر روحانی او از اینجا آغاز می‌شود که روح او پس از جدانشدن از جسم به همراهی دو ایزد آذر و سروش پاک به «پل چینود» می‌رسد؛ پل چینود در اصطلاح و باورهای مزدیسنان، پلی است برای آزمایش روان در گذشتگان که برای پاکان به اندازه نه نیزه باز می‌شود ولی برای گناهکاران بسیار تیز و برنده می‌باشد. هر کس که نتواند از آن پل عبور کند به قعر دوزخ می‌افتد و آن کس که از پل عبور کند، جایگاهش بهشت است. (بهار، ۱۳۸۰: ۱۳۴) در آنجا ایزد رشن را با ترازویی در دست می‌بیند که به سنجش اعمال روان‌ها دست می‌زند.

ایزدان که تعداد آنها بسیارند و بیست و چهارتای آنها مهم‌تر از همه هستند، از یاران امشاسپندان می‌باشند و در پیشرفت وظایفی که برعهده دارند با آنها همکاری می‌کنند. هریک از روزهای ماه به نام یکی از فرشتگان نامیده شده است. در نوشته‌های پهلوی از ایزدان مینوی و جهانی یاده شده و اینها پس از آفریدگار مورد ستایش قرار گرفته‌اند. (عقیفی، ۱۳۷۴: ۴۵۲)

ایزدان همراه، ابتدا او را به دیدار از همیستگان می‌برند. پس اولین مرحله از سفر «ویراف» با دیدار از برزخ یا همیستگان شروع می‌شود، و آن جایگاه کسانی است که گناه و کرفه‌شان یکسان است؛ یعنی نه آنقدر نیکی و کرفه دارند که به بهشت رهنمون شوند و نه آنقدر گناهکار که به دوزخ واصل شوند، پس در جایگاهی که تنها پاداششان «گردش در هوای سرد یا گرم است و ایشان را پتیاره دیگر نیست و تا تن پسین در آنجا باقی می‌مانند، قرار می‌گیرند.» (عقیفی، ۱۳۷۲: ۳۱)

پس از آن، با بوی خوش بهشت به آنجا کشانده می‌شود و روان نیکوکار را می‌بیند که در آسایش و خوشی به سر می‌برند و بنا به نوع اعمال نیکشان در طبقات ستاره پایه، ماه پایه، خورشید پایه و گروتمان یا خانه فرّ ایزدی قرار گرفته‌اند. اعمالی که باعث بهشت‌رفتن

روان‌ها می‌شود: انجام مراسمات دینی، خویدوده، مهربانی با حیوانات و چهارپایان، عدالت‌مندی، فرمانبری از شوهر و شاه و... (همان: ۳۱)

بدیدم موضعی جمع روانان	همی بودند چون استاره تابان
ستاره پایه بود گفتا سروش این	درو قومی که بودی سست در دین
«دیگر ره بر من او انداخت سایه	مرا آورد سوی ماه پایه
روان دیدیم همچو ماه تابان	بدانجا که همی بودند شادان»
«سروشم برد پی یک راه دیگر	بریدم من یکی جاگاه دیگر
بدانسان روشنایی دیدم آنجا	که چشم خیره گشت و سست شد پا
روانها شاد چون خورشید روشن	زرین زنجیرها در دست و گردن...
سروشم گفت این خورشید پای	بدو در مردمان راست مایه

(مزدایور، ۱۳۸۲: ۸)

«ویراف» پس از آن، بار دیگر از پل چینود عبور می‌کند و به دوزخ قدم می‌نهد. دوزخ «ویراف» جای ژرف و سرد و تاریکی است که سراسر دود دمه و پلیدی است و در زیر پل چینود قرار گرفته است و تا ژرفای زمین امتداد دارد و از طبقات پندار بد، کردار بد، گفتار بد و سرانجام ژرف‌ترین قسمت آن، جایگاه اهریمن تشکیل یافته است. (عفیفی، ۱۳۷۲: ۵۴)

انواع گناهی که دوزخیان در زندگی دنیایی خود مرتکب شده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. احترام‌نهادن و آلودن آب و آتش و خاک و آزردن فرشتگان موکل بر آنها،
۲. جادوگری کردن،
۳. دروغ‌گویی و سخن‌چینی کردن،
۴. لواط‌کاری و زناکاری،
۵. آزار چارپایان و گوسفندان،
۶. ناراستی و بی‌عدالتی و...

«ویراف» از شکنجه گناهکاران توسط عاملان دوزخ و جانوران موذی (خرفستران)

سخن می‌گوید و آنچنان زیبا آنها را به تصویر می‌کشد که می‌توان به عمق نفرت او از گناهکاران پی برد.

«ویراف» پس از دیدار دوزخ، با راهنمایی دو ایزد همراه، دوباره به بهشت و آسمان چهارم، خانه ایزدی قدم می‌نهد و با اهورامزدا به مقام همپرسگی می‌رسد.

«اهورامزد گفت که درست‌بنده‌ای تو ای ارداویراف، پیغامبر مزدیسنان، برو به جهان خاکی، آنطور که دیدی و دانستی، راستانه به جهانیان بگوی، چه من که اورمزد، اینجایم. هرآنچه راست و درست گویند من شناسم و دانم و به دانایان بگوی. (همان: ۷۴)

«ویراف» صدای خداوند که خطاب به او سخن می‌گفت را می‌شنود ولی جز نور چیزی نمی‌بیند و گوید: «چون اورمزد به این آئین گفت، من شگفت ماندم چه روشنی دیدم، تن ندیدم و بانگ شنیدم، دانستم که این است اورمزد» (همان: ۷۴)

در اینجا اهورامزدا «ویراف» را پند و اندرز می‌دهد و از او می‌خواهد هرآنچه را می‌شنود به گوش مردمان برساند. او به «ویراف» می‌گوید همواره اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک بورزید و عدل و داد را رعایت کنید و از گناه به پرهیزید. زیرا همه چیز از خاک است و درنهایت به خاک برمی‌گردد و تنها کسی جاوید می‌ماند که کار نیک و کرفه انجام دهد و یزدان پاک را پرستش کند.

«ویراف» گوید: چون آن سان شنیدم، به دادار اورمزد ژرف نماز بردم. پس سروش پاک، پیروزگرانه و تک‌دلیرانه مرا به این گاه بستر گذاشت. (همان: ۷۴)

پس «ویراف» به جهان خاکی بازمی‌گردد و «هفتم روز و شبان، باز آمد و در تن شد و خرم با اندیشه نیک برخاست؛ همچون کسی که از خواب خوش برخیزد.» (همان: ۲۵)

خواهران، با دین دستوران و مزدیسنان، چون ویراف را دیدند شاد و خرم شدند. گفتند: «که درست آمدی ای ویراف، پیغامبر ما مزدیسنان، از شهر مردگان، به این شهر زندگان آمدی.» (همان: ۲۶)

او ابتدا تقاضای خوراک می‌کند و پس از نوشیدن آب سرد، به همراه دیگر موبدان، درون یشتند و باژگفتند و ستایش اورمزد و امشاسپندان را به جای آوردند. سپس فرمود: «که دبیری دانا و فرزانه آورید. دبیری فرزانه و فرساخته آوردند و پیش نشست، و هرچه ویراف گفت، درست، روشن، نوشتند. (همان: ۲۷)

### رؤیای خنوخ

معراج‌نامه دیگر که در اینجا بررسی می‌شود رؤیای خنوخ است که به آن «رازهای خنوخ» نیز گفته می‌شود.

این معراج‌نامه، گزارش سفر شصت‌روزه «خنوخ» به آسمان‌ها است. او پس از مشاهده آسمان‌ها و دیدار همپرسگی با خداوند به زمین بازمی‌گردد و پس از سی روز، دوباره به آسمان می‌رود تا برای همیشه در آنجا بماند.

اینکه «خنوخ» کیست و نسب او کیست، در سفر پیدایش تورات و انجیل لوقا در مورد نسب وی چنین آمده است: «خنوخ بن یارد بن مهلئیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه‌السلام». (عهد عتیق، ۱۳۸۰: ۴۴۹)

در نزد اهل کتاب، یکی از پیامبران پیش از توفان نوح (ع) است که کتاب‌های فراوانی را به او نسبت داده‌اند. برخی از علمای اسلام او را با حضرت ادیس یکی می‌دانند. وی یکی از متقدمان است که گفته شده است «با خدا سلوک نموده» و به واسطه ایمانش به «منجی موعود» معروف بود. شاهد بر تقوای کمیاب او در قرن بی‌خدایی، این بود که او بدون چشیدن ذائقه مرگ، مثل ایلیا منتقل شد. وی ۳۶۵ سال زندگانی کرد. (هاکس، ۱۳۷۷: ۳۵۴)

این رؤیا یا سفرنامه از زبان خود خنوخ روایت می‌شود. وی در رابطه با چگونگی آغاز سفر خود می‌گوید: «در نخستین روز از نخستین ماه، در خانه‌ام و روی بستر خویش تنها آرمیدم و به خواب رفتم. هنگامی که خفته بودم، دلتنگی سختی مرا فرا گرفت و در خواب سرشک

از دیدگانم جاری شد. من نمی‌دانستم راز این چیست و چه حادثه‌ای به رایم رخ خواهد داد؛ تا اینکه دو مرد بسیار تنومند، که هرگز مانند ایشان را روی زمین ندیده بودم، بر من ظاهر شدند. چهره آنان مانند خورشید می‌درخشید و چشمانشان همچون چراغی فروزان بود و... مرا با نام صدا می‌کردند. من از خواب بیدار شدم... گفتند: ای خونخوار! دل دار و مترس. خدای ازلی ما را نزد تو فرستاده است؛ و اینک تو امروز با ما به آسمان می‌آیی و هرآنچه را پسرانت و همه خانواده‌ات پس از تو در خانه‌ات روی زمین انجام می‌دهند، به آنان خواهی گفت... من در اطاعت از آنان درنگ نکردم و از خانه‌ام بیرون شدم.» (لاریجانی، ۱۳۸۰: ۸۰)

خونخوار پسران خود خداحافظی می‌کند و از آنان می‌خواهد که به جست‌وجویش برنیایند تا اینکه سرانجام خداوند او را به سویشان برگرداند. پس دو فرشته همراه، خونخوار را به آسمان اول می‌برند و نظام آفرینش را به او نشان می‌دهند.

آسمان دومی که خونخوار مشاهده می‌کند همان دوزخ است که سراسر آن را تاریکی فرا گرفته بود و زندانیان را در آنجا آویخته بودند و آن محل عذاب فرشتگانی بود که به خدا کفر ورزیده و از اطاعت فرمان‌های خدا سرباز زده بودند.

خونخوار در آسمان پنجم نیز گناهکارانی را مشاهده می‌کند که به همراه شه‌ریار خود شیطانئیل در عذاب خداوندی گرفتارند.

دوزخ خونخوار در شمال قرار داشت و جای بسیار وحشتناکی بود که سراسر آن را تاریکی شدید و ظلمت فرا گرفته بود. و در آنجا هیچ نوری جز آتش غلیظ وجود نداشت. و نیز در سراسر آن مکان سرما و یخ و تشنگی فراگیر بود. و گناهکاران در آنجا توسط فرشتگان ترس‌آور و نامهربان بیرحمانه شکنجه می‌شدند.

همراهان خونخوار به او می‌گویند: «این مکان برای کسانی فراهم شده است که به خدا بی‌حرمتی می‌کنند و گناه غلامبارگی، یعنی شیوه‌ی اهل سدوم را مرتکب می‌شوند و سحر و



افسونگری و جادوی اهریمنی را، و کسانی که به تبهکاری و دزدی و دروغ افترا و رشک و کینه و زنا و آدمکشی افتخار می کنند و نفرین شدگانی که جان انسان ها را می دزدند و هنگام مشاهده بینوایان، اموال آنان را می گیرند و بر ثروت خود می افزایند و...». (همان: ۸۳-۸۲)

خنوخ به مشاهده بهشت نیز مبادرت می کند. فردوس وی در آسمان سوم قرار گرفته بود؛ جایی سراسر پوشیده از درختان با گل های خوشبو و میوه های معطر؛ نیز درخت حیات که آذین بسته شده و از هر سویی با طلا و رنگ قرمز آتشی پوشانده شده بود؛ «این درخت، درحقیقت، نمونه درخت حیات در بهشت زمینی است که بر نخستین انسان گنهگار، به سبب نافرمانی اش ممنوع شد... هیچ انسانی را توان دست زدن بدین درخت معطر نیست تا زمانی که داوری بزرگ فرارسد؛ آنگاه که خدا از همگان انتقام گیرد و آنان را برای همیشه نابود سازد؛ اما این درخت را به عادلان و فروتنان دهد و با میوه اش به پاکان حیات بخشد.» (ماسون، ۱۳۸۶: ۹۶۵)

در آن محل چشمه های عسل و شیر و روغن و شراب جاری بود و توسط سیصد فرشته محافظت و نگهداری می شد.

این بهشت، جایگاه کسانی است که به درستکاری مشغولند و داوری عادلانه می کنند و گرسنگان را غذا می دهند و خداوند یکتا را ستایش می کنند.

در آسمان ششم نیز خنوخ فرشتگان را می بیند که بسیار شکوهمند و درخشان بودند و همانند خورشید می درخشیدند و همراه با سرود و نغمه های خوش خداوند را ستایش می کردند.

خنوخ در آسمان هفتم، جایگاه خداوند را مشاهده می کند که اطراف تختش فرشتگان و کروییان و سرافیم و ... صف بسته بودند. از ابهت آنجا به شدت لرزان می شود، ولی با شنیدن سخنان فرشتگان همراه، قوت قلب می گیرد و به همراه جبرئیل به نزد خداوند می رود.

در آسمان دهم، خنوخ، چهره خداوند را می بیند: «روی خداوند را دیدم و روی خداوند غیرقابل وصف و شگفت آور و مهیب و بسیار وحشت آور است و... چه کسی می تواند از

عظمت ناگفتنی او سخن بگوید.» (لاریجانی، ۱۳۸۰: ۸۲)

خنوخ در اینجا با خداوند به مقام همپرسگی می‌رسد. و سخنان او را با گوش جان می‌شنود. خداوند از یکی از فرشتگان می‌خواهد برای او قلم و کاغذ بیاورد تا هرآنچه را که دیده است و می‌شنود یادداشت کند و برای زمینیان ببرد و به آنان نشان دهد. گوشه‌ای از گفت‌وگوی خداوند با خنوخ: «من جاوید هستم، با دست‌ها آفریده نشده‌ام و تغییرناپذیرم... چشمانم همه چیزها را مشاهده می‌کنند. اگر رویم را برگردانم، همه چیزها نابود می‌شوند... زیرا من همه نیروها را آفریدم و هیچ‌کس نمی‌تواند درمقابل من ایستادگی کند، یا خود را تسلیم من نکند؛ زیرا همه به پادشاهی من تسلیم می‌شوند و برای مطلقه من کار می‌کنند.» (همان: ۸۷)

خنوخ می‌گوید: پس از آن، «خداوند به مردانی که در آغاز مرا بالا برده بودند، گفت: «خنوخ با شما به زمین برود، و او را تا روز معین مهلت دهید.» آنان شب‌هنگام مرا روی بسترم گذاشتند. متوشاح که منتظر آمدنم بود و روز و شب در کنار بسترم پاس می‌داد، هنگامی که از آمدن من آگاه شد، به او گفتم: تمام خانواده‌ام گرد آیند تا همه چیزها را به آنان بگوییم.» (همان، ۹۰-۸۸)

پس از آنکه خنوخ سخنان خداوند را برای همگان بیان کرد، «خداوند ظلمتی بر زمین فرستاد و تاریکی پدید آمد و کسانی را که کنار خنوخ ایستاده بودند، فرا گرفت، و خنوخ به بالاترین آسمان و مقام خداوند بالا برده شد و او را به حضور پذیرفت و پیش روی خود قرار داد. پس تاریکی از زمین برطرف شد و روشنی پدید آمد» (همان: ۹۴)

## مقایسه ارداوایرافنامه و رؤیای خنوخ

### ۱. نوع سفرنامه‌ها

هر دو از جمله سفرنامه‌های خیالی هستند؛ که در خواب اتفاق می‌افتد و هر دو سفری

است روحانی.

## ۲. همراهان

در هر دو داستان، دو فرشته به استقبال شخصیت‌های اصلی داستان، خنوخ و ویراف، می‌آیند و وظیفه دارند که آن دو را به همراه خود به سیر آسمان‌ها ببرند و بهشت و دوزخ را به آنان بنمایانند.

## ۳. بهشت

بهشت، هر دو داستان از چند طبقه تشکیل شده است که در طبقات بالاتر بهترین‌ها قرار دارند، با این تفاوت که خنوخ، سخن از فرشتگانی می‌گوید که مورد لطف خداوند قرار گرفته‌اند و در نعمت‌های بسیار به سر می‌برند و بسیار نورانی هستند و با توجه به مراتب پاکی و قربشان نورانی‌تر و با ابهت‌تر به نظر می‌رسند. خداوند در بالاترین مرتبه، یعنی آسمان دهم، قرار گرفته است و در کنار تختش فرشتگان و کروبیان حلقه زده و صف بسته‌اند. در آنجا است که خنوخ به مقام همپرسگی با خداوند می‌رسد و توصیه‌های او را می‌شنود و چهره خداوند را مشاهده می‌کند که همانند آهن داغ و سرخ و بسیار ترسناک به نظر می‌رسد.

بهشت ویراف، جایگاه روان انسان‌های نیک‌کردار، نیک‌گفتار و نیک‌پندار است که بنا به مراتب قرب و نوع کارهای نیکشان، در طبقات مختلف بهشت به سر می‌برند و ویراف اهورامزدا را در طبقه چهارم، یعنی «گروتمان» مشاهده می‌کند. البته ویراف در این دیدار چیزی جز نور نمی‌بیند و فقط صدای اهورامزدا را می‌شنود. ویراف در کنار اهورامزدا، فرشتگان و ایزدان موکل بر موجودات و امشاسپندان و نیز روان کیومرث و زرتشت را مشاهده می‌کند، همان‌گونه که خنوخ در نزد خداوند، یوحنا را به همراهی فرشتگان می‌بیند. و در جایی نیز به فرزندانش می‌گوید که آدم و حوا را دیده است که به خاطر گناه فرزندان‌شان در عذاب بودند. (محمدی، فصل‌نامه ادبیات تطبیقی: ۲۰۵)

#### ۴. دوزخ

دوزخ، در هر دو اثر، همان شمال و مکان بدی‌ها است. در آنجا عذاب‌های گوناگونی وجود دارد؛ تاریکی مطلق و سرما و خشکی از مشخصه‌های دوزخ در هر دو اثر است و تنها نوری که در آن جایگاه وجود دارد نوری است که از آتش جهنم به چشم می‌خورد. دوزخ محل و جایگاه گناهکارانی از جمله: لواط‌کاران، زناکاران و جادوگران است و نیز کسانی که به دزدی و دروغ و افترا و بی‌عدالتی و ناراستی و... مبادرت می‌ورزند و از مال دیگران می‌گیرند و به مال خود می‌افزایند. گناهان در هر دو اثر تقریباً حول یک محورند، با این تفاوت که در *ارداویرافنامه*، یک عذاب آنها را توصیف می‌کند ولی خون فقط از عذاب گناهکاران سخن می‌گوید و آن عذاب‌ها را تشریح نمی‌کند. خون، شیطان‌نیل و فرشتگانی که از او پیروی کرده‌اند را در دوزخ مشاهده می‌کند. ویراف نیز اهریمن و دیوان بدکار را در درکات دوزخ می‌بیند که در حال عذاب و شکنجه به سر می‌برند.

#### ۵. برزخ

در *ارداویرافنامه*، سخن از مکانی به نام «همیستگان» (برزخ) است که در آن، روانان تا تن پسین می‌مانند و این روان آن مردم است که ثواب گناهشان برابر بود و پاداش آنها گردش در هوای سرد یا گرم است و بلای دیگری برای آنان نیست. در رؤیای خون جای خاصی به نام برزخ وجود ندارد و سفر او را می‌توان به دو مرحله بهشت و دوزخ تقسیم‌بندی کرد.

#### ۶. بازگشت دوباره و پایان داستان

بازگشت دوباره هر دو شخصیت به امر خداوند به سوی زمین اتفاق می‌افتد و پس از بیدار شدن از خواب، ویراف، خواهران و موبدان را در انتظار خود می‌بیند و خون، پسر ارشد

خود را می‌بیند که در این مدت در کنار بسترش به انتظار مانده بود. هر دو پس از بازگشت هرآنچه را دیده و شنیده‌اند به سمع و نظر بزرگان قوم و شیوخ می‌رسانند و به پند و اندرز آنان دست می‌زنند و با توصیف بهشت و جهنم، آنان را به سوی کارهای نیک و دوری از گناه فرا می‌خوانند. داستان ویراف در اینجا به پایان می‌رسد ولی خنوخ پس از آنکه سفارشات خود را به پایان می‌برد، به نزد خداوند فراخوانده می‌شود و در تاریکی مطلقى که به وجود می‌آید، همراه با فرشتگان مأمور، پنهان از چشم همگان به نزد خداوند بازمی‌گردد.

### نتیجه

زمان بازگویی این دو سفرنامه که از جهات بسیاری با یکدیگر شباهت دارند به گذشته‌های دور بازمی‌گردد و به نظر می‌رسد که هنگام خلق این آثار، جامعه دچار هرج و مرج و نوعی سردرگمی مردم در امور دینی بوده است. «ویراف» خود در آغاز سفر عنوان می‌کند که مغان و دین دستوران مجلسی گرفته و «بسیار گونه سخن و اندیشه، بر این بود که ما را چاره‌ای باید خواستن، تا از ما کسی به جهان دیگر رود و از آنجا آگاهی آورد، که مردمی که در این زمانند، بدانند که این یزش (مراسم مذهبی) و ستایش و نماز که ما به جای می‌آوریم، به یزدان رسد، یا به دیوان، و به یاری روان ما رسد، یا نه». (عفی، ۱۳۷۲: ۲۳) و به این خاطر است که «ویراف» را برای این سفر انتخاب می‌کنند و به جهان دیگر می‌فرستند. «خنوخ» نیز باتوجه به مطالبی که عنوان می‌کند و سفارشاتى که درخصوص دین از سوی پروردگار برای هم‌کیشان و اقوام خود می‌آورد، در آن زمان، نوعی بی‌توجهی به دین و امور دینی را خاطر نشان می‌کند.

پس می‌توانیم بگوییم نویسندگان این گونه آثار (سفرنامه‌های روحانی)، به منظور آرامش روان خود و گوشزد کردن عواقب بی‌دینی برای مردم جامعه خود و نجات از سردرگمی، به

تألیف چنین کتاب‌هایی اقدام می‌کردند تا اگر نتوانند جامعه‌ای ایده‌آل به‌وجود آورند، حداقل تجسمی از یک مدینه فاضله داشته باشند.

### کتابنامه

- بهار، مرداد. ۱۳۸۰. بندهشن. تهران: توس.
- جان ناس، بایر. ۱۳۷۳. تاریخ جامع ادیان. مترجم: علی اصغر حکمت. تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- عقیقی، رحیم. ۱۳۷۲. ارداویرافنامه یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی. تهران: توس.
- عقیقی، رحیم. ۱۳۷۴. اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی. تهران: توس.
- عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل). ۱۳۸۰. فاضل همدانی. ویلیام گلی، هنری مرتن. تهران: اساطیر.
- لاریجانی، محمد. ۱۳۸۰. داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن. تهران: اطلاعات.
- کیخسرو دستور جاماسب. ۱۳۸۲. ارداویرافنامه با مقدمه کتابیون مزداپور. تهران: توس.
- ماسون، دنیز. ۱۳۸۶. قرآن و کتاب مقدس. درون‌مایه‌های مشترک. مترجم: فاطمه‌سادات تهمی. تهران: نشر سهروردی.
- هاکس، جیمز. ۱۳۷۷. قاموس کتاب مقدس. تهران: اساطیر.

### فصل‌نامه‌ها

- ادبیات تطبیقی، واحد جیرفت، سال دوم، شماره ۶، تابستان ۱۳۸۷، دکتر اسماعیل آذر، ص ۱۱-۱۰.
- ادبیات تطبیقی، واحد جیرفت، سال دوم، شماره ۸، زمستان ۱۳۸۷، گردآفرین محمدی، ص ۲۰۵-۱۱.
- پژوهش زبان‌های خارجی، دانشکده زبان تهران، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۸۱، ماندانا صدرزاده، ص ۷-۱۲.
- تخصصی ادبیات فارسی، واحد مشهد، سال پنجم، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۸۸، محمدرضا اسعد، ص ۱۳-۲۴.